

خواجه نصیرالدین طوسی و نقش او در سقوط بغداد

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۸

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۱۱/۱۰

سید ابوالحسن احمدی فروشانی*

چکیده

خواجه نصیرالدین طوسی یکی از شخصیت‌های بزرگ اسلام است که جامع تمام علوم اعم از عقلی و نقلی بوده است و به اعتراف عالمان شیعه و سنی، او فیلسوف، فقیه، حکیم و منجم بزرگی بوده است و هیچ‌کسی نتوانسته از جایگاه علمی و اجتماعی ایشان چشم‌پوشی کند. خدمتی که خواجه به علم و مذهب کرد و با ساختن رصدخانه مراغه بار دیگر گردش علمی را به راه انداخت و خدمتی که او به حفظ جان و مال عالمان و مسلمانان کرد، بر همگان آشکار است؛ حتی عالمان طراز اول اهل سنت مثل ابن ابی‌الحدید معتزلی را از مرگ نجات داد. برخی از متعصبان اهل سنت مثل ابن تیمیه و ابن‌قیم و دیگران به خاطر حسادت، اتهام‌های بی‌اساسی را وارد کردند تا خواجه را زیر سؤال ببرند؛ اتهام‌هایی از قبیل اینکه خواجه نصیر مرتکب فحشا می‌شد و واجب‌ها را ترک می‌کرد که این اتهام‌ها با شخصیت علمی و اخلاقی خواجه نصیر سازگاری ندارد، شخصیتی که هم مورخان و عالمان رجال شیعه و هم رجالیان و مورخان اهل سنت به تمجید و تعریف او پرداخته‌اند.

این‌که خواجه نصیر در قتل خلیفه عباسی نقش داشته است و با کمک مشرکان، مسلمانان را از بین برده است، اتهامی پوچ و بی‌اساس است و در تاریخ هیچ اثری وجود ندارد؛ چون هلاکو یک کشورگشا بود همچون چنگیز و تیمور و قصد او کشورگشایی بود که به ایران رسیده بود و طبعاً به عراق هم می‌رفت و تنها نقشی که خواجه در واقعه بغداد دارد این بود که وقتی هلاکو بغداد را فتح کرد و خواست خلیفه را بکشد چون مغول‌ها به نجوم اهمیت می‌دادند و گفتند اگر خلیفه را بکشی دنیا خراب می‌شود و از این حرف‌ها که هلاکو ترسید و به خواجه مراجعه کرد چون منجم بود و خواجه گفت: از نظر علم نجوم هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

واژه‌های کلیدی: خواجه نصیر، بغداد، هلاکوخان، ابن تیمیه، مستعصم، مراغه.

*. دانش آموخته کارشناسی ارشد و دانشجوی دکتری رشته تاریخ اسلام، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

مقدمه

مسأله سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسیان که حکومت ۵۵۰ ساله داشته‌اند یکی از مباحث مهم و مورد بحث در حوزه تاریخ است. بعضی به خلافت عباسی، حالت تقدس داده بودند و آنان را واقعاً خلیفه الله تلقی می‌کردند و وجود آنان را مایه برکت می‌دانستند و تقریباً انقراض آنان را محال می‌دانستند، اگرچه عمدتاً خلفای عباسی شخصیت‌های نالایق و بی‌بندوبار بودند و مرتکب هر فسق و فجوری می‌شدند.

لذا عموم مردم بر این باور شده بودند که کسی که این حکومت الهی را منقرض کند، مورد خشم و غضب خدا و رسولش قرار می‌گیرد و از ملحدان خواهد بود، از آن طرف اقوام مغول که به کشورگشایی و فتوحات یکی پس از دیگری روی آورده بودند، ظهور کردند و بعد از حملات همه جانبه چنگیز و به دست آوردن متصرفات زیاد، این بار هلاکوخان دست به حمله زد و بعد از فتح مناطقی چون ایران، قصد فتح بغداد را کرد و به آن حمله کرد و خلیفه و دولت عباسیان را منقرض کرد.

همراه هلاکوخان شخصیت بزرگی؛ یعنی خواجه نصیرالدین طوسی هم بود و همین امر باعث شد که عموم مسلمانان به‌خصوص اهل سنت انگشت اتهام را به خواجه نصیر بلند کنند و او را مسئول انقراض حکومت به ظاهر مقدس عباسیان و قتل خلیفه کنند و از آن حیث که در روایت آمده، زمانی که اهل بدعت را دیدید به آن‌ها تهمت بزنید، شروع کردند به تهمت‌ها و توهین‌های ناروا به جناب خواجه نصیر که منشأ تهمت‌ها از همان سقوط بغداد شروع شد و به خواجه؛ اتهام ترغیب هلاکو بر قتل خلیفه، عالمان، فقیهان، قاضیان و عموم مسلمانان زده شد و چون خواجه نصیر از رافضیان است، نهایت سعی خود را

در قتل و غارت خاندان عباسی و عالمان انجام داد و به دنبال این تهمت‌ها، تهمت‌های دیگری چون تارک الصلاة، شارب الخمر، ساحر و بت پرست هم به او نسبت دادند.

آنان از خدمات علمی و اجتماعی خواجه هم چشم‌پوشی کردند و یادشان رفت که مغول‌ها هر کجا که می‌رفتند قتل و غارت می‌کردند؛ ولی به برکت وجود خواجه از قتل و غارت در بغداد جلوگیری شد و حتی به گواه تاریخ، خواجه شفاعت تعدادی از عالمان اهل سنت که در بند مغولان گرفتار شده بودند را کرد و جان آن‌ها را حفظ کرد، حتی مقامات علمی خواجه نصیر و همکاری او با عالمان که موجب شکوفایی علم در آن دوران شده بود را نادیده گرفتند.

در این مقاله بعد از سرگذشت و زندگی خواجه نصیر و مقام شامخ و علمی خواجه و خدمات او به خصوص به مذهب، علم و عالمان، سعی شده است از شخصیت خواجه دفاع کرده و با مراجعه به تاریخ به اتهام‌های پوچ و بی‌اساس پاسخ داده شود. این اتهام‌هایی که الآن دو مرتبه در کنگره‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای شنیده می‌شود و برای مستعصم خلیفه عباسی اشک تمساح می‌ریزند و شخصیت خواجه را زیر سؤال می‌برند. این پژوهش ابتدا به تاریخ زندگی خواجه و جریان سقوط بغداد پرداخته و بعد به بحث کلامی رسیده که به جایگاه خواجه نزد عالمان شیعه و سنی و دفاع و مبری کردن او از اتهام‌ها مورد توجه قرار گرفته و در آخر هم بعد از نقل چند حکایت شیرین از خواجه نصیر به تعداد فرزندان او، تاریخ وفات و محل دفن خواجه نصیر پرداخته است.

زندگی و زمانه‌ی خواجه نصیرالدین طوسی

محمد بن محمد بن الحسن الطوسی (نصیرالدین) در روز شنبه در وقت طلوع شمس، ۱۱ جمادی‌الاولی سال ۵۹۷ در طوس دیده به جهان گشود. اصل

خواجه از طوس نبوده است بلکه در شهر طوس به دنیا آمده است. مستوفی در تاریخ خود می‌گوید: اصل او از جهرود ساوه بود؛ اما چون مولد و منشأش در طوس بود، به طوسی مشهور شد. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۰۵)

شیخ عباس قمی می‌نویسد که: اصل خواجه از جهرود که معروف به جهرود و جزء مناطق قم است، بود. افندی و دیگران هم به این نکته اشاره کرده‌اند که خواجه نصیرالدین طوسی از طوس مشهور نیست بلکه اصلیت آن از روستایی از روستاهای قم است که الآن آن روستا مخروبه شده است؛ ولی چون در طوس به دنیا آمده و در آنجا رشد و نمو کرده است به طوسی معروف شده است.

خواجه نصیر در طوس رشد و نمو کرد و در آنجا مشغول به تحصیل شد که در طوس نزد دایی‌اش علوم عقلی را فراگرفت؛ بعد به نیشابور آمد و از فاضلانی مثل فریدالدین داماد و قطب‌الدین مصری و دیگران استفاده کرد. (قمی، بی‌تا: ۳/ ۲۵۱-۲۵۰)

خواجه نصیر دائم می‌خواست که از مذهب حقه اهل بیت علیهم‌السلام دفاع کند و این مکتب را ترویج کند تا وظیفه و دین خود را ادا کرده باشد؛ اما چگونه این کار را انجام دهد؟ در حالی که منافقان در سرتاسر بلاد خراسان و عراق خروج کرده بودند و در عمل انجام این کار فراهم نبود و علاوه بر این‌ها، کمالات و فضائل و مقامات علمی خواجه نصیر بر همگان پوشیده نبود و مذهب خواجه نصیر هم در بین مردم مشهور بود و عموم مردم می‌دانستند که خواجه نصیر یکی از عالمان بزرگ شیعه است. با اشتهار مذهب، انتشار کمالات و فضائل، کار برای هدف مهم او سخت شده بود؛ چرا که آن زمان، دوران تقیه، خفقان و دوران ضد شیعی بود.

خواجه به دنبال هدف عالی خود؛ یعنی ترویج مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بود و برای این کار از هیچ تلاشی، چشم‌پوشی نکرد؛ حتی مشهور است که خواجه به

بغداد رفت تا بتواند با خلیفه عباسی همکاری کند. شاید خواجه نصیر در ذهنش این گونه می گذشت که برای تبلیغ مذهب، نباید به تبلیغ های ساده و رفتن به روستاها، شهرها و منابر وعظ در مناسبت های خاص چون محرم و رمضان اکتفا کرد؛ بلکه باید ابتدا یک قدرتی پیدا کرد و از آن طریق بتوان به تبلیغ پرداخت؛ شاید او به تاریخ مراجعه می کرد و احوالات کسانی چون علی بن یقطین که از شیعیان بود و به امر امام کاظم علیه السلام در دربار هارون وزیر بود، یا زمان آل بویه که وقتی بغداد را تصرف کردند از این فرصت، شیخ مفید و بقیه بزرگان شیعه استفاده کردند و توانستند زیر سایه حکومت شیعی آل بویه به ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام پردازند و دوران شکوفایی شیعه را رقم بزنند را می دید.

خواجه نصیر با اینکه مشهور به تشیع بود و مخالفان، تقریباً تمام بلاد اسلامی را گرفته بودند و فضا، فضای تقیه و گوشه نشینی بود؛ اما خواجه نصیر ناامید نشد و حرکت خود را از بغداد آغاز کرد. او به بغداد رفت تا بتواند اعتماد خلیفه را به دست آورد؛ ولی موفق نشد و حتی بعد از شکست در این کار و برگشت از بغداد و رفتن به قهستان و همکاری با حاکم قهستان، سعی می کند با فرستادن اشعاری در مدح خلیفه، باز خاطر او را جلب کند.

رفتن خواجه نصیر به بغداد در کتاب قصص العلما آورده شده است. خواجه نصیر کتابی در فضائل آل علی علیهم السلام تألیف کرد و به بغداد برد، هنگامی که خلیفه عباسی برای تفریح به کنار دجله آمده بود تا در کشتی بنشیند، خواجه جلو رفت و آن کتاب را به خلیفه داد و با ملتزمان وارد کشتی شد.

خلیفه بعد از اندکی مطالعه دانست که خواجه مذهب شیعه دارد و حال آنکه در آن زمان دربار عباسی می کوشید مجدد قدرت خلافت را توسعه دهد و جمیع ممالک اسلام را زیر فرمان بغداد جمع کند، از این رو کتاب را به آب انداخت و

چون زیرآب می‌رفت و بالا می‌آمد، رو به خواجه نمود و سخنی گفت که مفهومش این است: عجب رقصی می‌کند، سپس خلیفه از خواجه پرسید: اصل تو از کجاست؟ خواجه پاسخ داد از خراسان، پرسید از گاوآن خراسانی یا از خراسان آنجا، پاسخ داد از گاوآن خراسانم.

خلیفه پرسید: پس شاخ تو کو؟ گفت می‌روم می‌آورم، بعد از آن‌که از کشتی به ساحل پیاده شدند، خواجه به سرعت رفت، آنگاه خلیفه سخن وی را به یاد آورد و به همراهان گفت: این مرد خراسانی ما را تهدید کرد، او را دستگیر نمایید؛ اما خواجه همان لحظه بغداد را ترک کرده بود. (تنکابنی، ۱۳۸۹: ۴۷۶)

بعد از بی‌نتیجه بودن مسافرت و بازگشت از بغداد، خواجه نصیر از بغداد، به مقتضای آن زمان به تقیه و گوشه‌نشینی پرداخت و منتظر فرصتی بود تا آگاه شد که در قهستان حاکمی فرمان‌روایی می‌کند که از فاضلان زمان و از وزیران بزرگ علاءالدین محمد بن جلال‌الدین حسن الملک اسماعیلیه است و آن کسی نبود جزء ناصرالدین محتشم حاکم قهستان. خواجه نصیر فرصت را مغتنم شمرد و به لطایف حیلی خواست تا اعتماد او را جلب کند و با او همکاری کند. از آن طرف ناصرالدین محتشم که به‌خوبی از شخصیت والای خواجه نصیر مطلع بود، ابراز علاقه کرد تا از خواجه استفاده و بهره‌برد. خواجه نصیر در صحبت و هم‌نشینی حاکم قهستان درآمد و حتی برای کسب اعتماد بیشتر کتابی نوشت و آن را به نام حاکم؛ یعنی الاخلاق الناصریه نامید و مدت زیادی در کنار او ماند.

در آن زمان آخرین خلیفه عباسی، مستعصم روی کار آمده بود و تدبیر مملکت را به وزیر مؤیدالدین العلقمی سپرد و خود مشغول لهو و لعب شد و مؤیدالدین علقمی از بزرگان شیعه در آن زمان بود که وزیر خلیفه عباسی در بغداد شده بود.

خواجه نصیر به دنبال هدف خودش و به دنبال آنچه در خاطرش می‌گذشت، فرصت را مغتنم شمرد که با رفتن به بغداد و با همکاری و کمک مؤیدالدین علقمی به ترویج مکتب حقه اهل بیت پردازد و به خاطر همین، قصیده عربی در مدح معتصم خلیفه عباسی سرود و شعر را در میان نامه‌ای به وزیر علقمی نوشت تا وزیر قصیده را بر معتصم عرضه کند و این مقدمه‌ای شود برای رفتن به بغداد؛ اما مؤیدالدین علقمی به جای اینکه حُسن نیت خواجه نصیر را بپذیرد و در کنار خواجه بتواند مذهبش را نشر دهد؛ چون از مقامات علمی و فضائل خواجه نصیر مطلع شد از جایگاه خودش نزد خلیفه ترسید که اگر خواجه با این خصوصیات بیاید، مقام و منزلت خودش نزد خلیفه ساقط شده و خواجه نصیر جای او را می‌گیرد. او احساس خطر کرد و راه حسادت را پیش گرفت و به جای اینکه غرض‌های شخصی را کنار گذاشته و به فکر ترویج مذهب باشد، نه‌تنها قصیده را بر خلیفه عرضه نکرد؛ بلکه خواجه را بازهم از رسیدن به هدف عقب انداخت و مخفیانه به حاکم قهستان - محتشم - نامه نوشت که خواجه نصیر با ارسال مکاتبه و سرودن قصیده‌ای در مدح خلیفه، قصد خروج از نزد تو را دارد و می‌خواهد به طرف بغداد بیاید که این به نفع تو نیست که شخصیت علمی چون خواجه نصیر را از دست بدهی. وقتی ناصرالدین محتشم نامه علقمی را خواند و دانست که خواجه نصیر قصد ترک او را دارد، دستور به زندانی کردن خواجه نصیر داد.

خواجه در زندان محتشم بود تا زمانی که محتشم خواست به طرف قلعه الموت نزد پادشاه اسماعیلیه؛ یعنی علاءالدین رود که در این سفر خواجه نصیر را همراه خود برد و او را نزد حسن الملک گذاشت. خواجه در قلعه ماند، عموم اهالی آن قلعه از ملحدان بودند؛ لذا خواجه در آنجا به بحث و گفتگو با آنان و

تصنیف کتاب پرداخت و کتاب‌های زیادی در آن قلعه نوشت که از جمله آن‌ها؛ کتاب تحریر المجسطی بود که در آن کتاب برخی از مسائل هندسه را حل کرد. خواجه در قلعه بود تا ایلخانان به رهبری هلاکوخان از اولاد چنگیز برای فتح و کشورگشایی به قلعه‌های اسماعیلیه نزدیک شدند. ملک علاءالدین به مشورت خواجه، مخفیانه به نزد هلاکوخان رفت و قلعه را برای هلاکوخان باز کرد که وقتی هلاکوخان فهمید این اقدام علاءالدین با مشورت و راهنمایی خواجه نصیر بوده و از آنجایی که مغولان و ترکان، عالمان و هنرمندان هر شهری را با خود همراه می‌کردند و هم‌چنین مغولان برای نجوم اهمیت ویژه‌ای قائل بودند و خواجه هم از منجمان بزرگ آن وقت بود، نهایت احترام و اکرام را به خواجه کردند و خواجه را در صحبت خود برگزیدند و امور کلی دین را به خواجه واگذار کردند که در قسمت خدمات خواجه نصیر مفصل به اقدام‌های او خواهیم پرداخت. (بروجردی، ۱۴۱۰ق: ۲/۴۴۷)

هلاکوخان در ادامه لشکرکشی خود عازم بغداد شد تا آنجا را فتح کند. به گواهی تاریخ هم‌چنان که در تتمه المنتهی نوشته شده است؛ چون مستعصم آخرین خلیفه عباسی بر سریر سلطنت مستقر شد، تدبیر مملکت را به وزیر خویش - مؤیدالدین علقمی قمی - وا گذاشت و خود مشغول کبوتربازی و لهو و لعب شد و در آن ایام پسر مستعصم - ابوبکر - محله بغداد را که مسکن شیعیان بود، غارت کرد و جماعتی بسیار از سادات را اسیر کرد، این بود که علقمی در صدد زوال دولت بنی‌عباس برآمد.

در سال ۶۵۶ هلاکو با لشکر تاتار به قصد بغداد حرکت کرد، وزیر علقمی به مستعصم گفت: پادشاه تاتار قصد دارد دختر خود را به پسر شما امیر ابوبکر تزویج نماید و شما بر خلافت خود باقی باشید و با شما چنان باشد که سلاطین

سلجوقیه با پدران شما بودند، اگر مصلحت بدانید خوب است منزلشان برویم و صلح و مواصلت کنیم که خون‌های مردم ریخته نشود و کار جنگ به صلح منتهی شود.

مستعصم چون رأی و تدبیری نداشت، گفتار وزیر را پسندید و با جماعتی از اعیان و بزرگان دولت و عالمان به قصد منزل هلاکو بیرون شدند و هلاکو ایشان را در خیمه‌ای جای داد و با شمشیر آن‌ها را گردن زدند.

بعضی از مورخان نوشته‌اند: ایلخانان در کشتن خلیفه مشورت کردند، اکثر بزرگان گفتند صلاح در این است که خلیفه را بکشی تا مردم در امان باشند، یکی از منجمان دربار مغول به نام حسام‌الدین که در باطن طرفدار بنی عباس بود گفت: پس از کشته شدن خلیفه جهان دگرگون می‌شود و عالم تاریک و واژگون می‌گردد.

هلاکو چون اعتقاد بسیاری بر نجوم داشت، از گفتار حسام‌الدین ترسید و با خواجه مشورت کرد، خواجه گفت: از آغاز آفرینش هزاران نفر مردم بی‌گناه مانند حضرت یحیی علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام را کشتند و هیچ تغییری در دنیا پیدا نشد و کار جهان به مجرای طبیعی خود بود و هرگاه ایلخان نگران است شایسته است که خلیفه را در نمدی پیچیده و کم‌کم مالش دهند و اگر آسمان تیره‌وتار گردید دست نگهدارند؛ وگرنه خلیفه را بدین وسیله هلاک سازند. هلاکو فرمان داد تا چنان کنند و مستعصم عباسی را در ضمن مالش نمد کشتند، خواجه در مرگ او گفته است:

سال هجرت شش صد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر شد خلیفه جانب عقبی روان دولت عباسیان آمد بسر. (بحرانی، ۱۴۱۷ق: ۱۰-۱۳؛ قمی، ۱۴۲۱ق: ۵۰۲-)

خدمات علمی و مذهبی خواجه نصیر

چندی از فتح بغداد نگذشته بود که هلاکو، خواجه را به ساختن رصدخانه تشویق کرد. هلاکو کلیه موقوفات را به خواجه واگذار کرد تا عشر آن‌ها را به مصرف رصدخانه برساند. خواجه به امر هلاکو، مشاهیر حکما و منجمان هیئت را به مراغه احضار کرد تا در سال ۶۵۷ رصدخانه را به اتمام رسانید و کتابخانه‌ای در آنجا تأسیس کرد که تعداد کتاب‌های آن بالغ بر ۴۰۰ هزار کتاب بود. خواجه در سال ۶۷۲ با عده‌ای از شاگردان از مراغه به بغداد حرکت کرد و تا آخر عمر آنجا بود.

درباره رصدخانه مراغه که به دستور هلاکوخان آن را ساخت، در تاریخ آمده است: خزانه بزرگ و عظیمی داشت که مملو از کتاب بود که تعداد کتاب‌های آن بیش از چهارصد هزار کتاب بود؛ از کسانی که خواجه نصیر را در ساختن رصدخانه کمک و یاری کردند عالمانی بودند که هلاکوخان آنان را فرستاده بود که برخی از آن‌ها عبارت بودند از: العلامه قطب‌الدین الشیرازی و مؤیدالدین العروسی الدمشقی که متبحر و استاد در علم هندسه و آلات رصد بود؛ و نجم‌الدین القزوینی که متخصص در حکمت، کلام و فلسفه بود و محیی‌الدین الأخلاطی که مهندس و متبحر در علوم ریاضی بود؛ و محیی‌الدین المغربی و نجم‌الدین الکاتب البغدادی که استاد در ریاضی و هندسه و علم رصد بود؛ و عالمانی دیگر که حرکات کواکب را ضبط می‌کردند.

خدمتی که خواجه نصیر به عالمان و حفظ جان آنان کرد؛ اعم از شیعه و سنی و هم‌چنین خدمتی که به مذهب و دین کرد، به نقل از کتاب تاریخ تشیع از نخجوانی صاحب کتاب تجارب السلف: ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (شارح نهج‌البلاغه) و برادرش موفق‌الدوله که هر دو از دانشمندان اهل سنت بودند، در

فتح بغداد به دست جمعی از مغولان گرفتار شدند، نزدیک بود، آنان را به قتل برسانند ولی خواجه نزد هلاکو از آن‌ها شفاعت کرد و هر دو از خطر مرگ نجات یافتند. (جعفریان، ۱۳۸۷: ۶۵۴)

حتی مردانی با کفایت و مدبری همچون شمس‌الدین محمد صاحب دیوان که سمت وزارت و صاحب دیوانی دولت هلاکو و فرزندش اباق‌خان را داشته و برادرش عطاملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا که بعد از فتح بغداد به حکومت بغداد و خوزستان منصوب گشت و بسیاری از رجال دیگر را که در دولت مغول مصدر کار شدند، نباید بی‌ارتباط با صلاح‌دید و اعمال نفوذ و مساعدت و معاضدت وی با آن‌ها دانست؛ چنانکه تا خواجه زنده بود، این دو برادر در کمال قدرت حکومت می‌کردند و حتی فرزندان آن‌ها نیز در اصفهان و دیگر نواحی ایران حاکم مطلق بودند؛ ولی بعد از مرگ خواجه به طرز فجیعی مورد قتل و تبعید قرار گرفتند و اموالشان مصادره گردید و دستشان از اداره امور کوتاه شد.

همچنین آمدن ابن میثم بحرانی مؤلف شرح نهج‌البلاغه، فیلسوف و دانشمند نامی شیعه به بغداد و احترامی که نزد عطاملک جوینی سنی مذهب پیدا کرد و استخدام بهاء‌الدین علی بن عیسی اربلی مؤلف کتاب کشف الغمه در امر دیوان بغداد، در عصر حکومت عطاملک و توجه عمادالدین طبری مؤلف کتاب کامل بهایی به اصفهان و موقعیتی که نزد پسر صاحب دیوان یافت، همه مدیون خواجه نصیر هستند. تشیع بسیاری از خاندان جوینی و نقابت سید بن طاووس به امر هلاکو‌خان، در سال ۶۶۱ و تعمیراتی که صاحب دیوان در مشاهده مشرفه نمود و نهر آبی که در نجف اشرف پدید آورد، حفظ شهرهای شیعه‌نشین از حمله و غارت مغولان، همه و همه از پرتو توجه خواجه بوده است که با همه کناره‌گیری از جرگه سیاست و عدم دخالت در امور مملکت‌داری، چنان شخصیت علمی و

روحانی بود که شاه و رجال دولت و پیروان هر مذهب و ملت پاس احترام او را نگاه داشته و از هیچ گونه خدمت و تأمین مقاصد او مضایقه نمی نمودند.

خواجه نه تنها به امور رصدخانه مراغه و دانشمندان آنجا توجه داشت؛ بلکه مطابق نوشته الحوادث الجامعة و سایر کتاب‌ها، هر جا دانشمندی، اعم از شیعه و سنی بود، از بذل عنایت خواجه بی نصیب نماند.

خواجه امور بیمارستان‌ها، مدرسه‌ها، رباط‌ها و حقوق دانشجویان و ارباب احتیاج را اصلاح نمود و بهتر از پیش به گردش درآورد. (کتبی، ۲۰۰۰م: ۲۵۲/۲؛ بروجرودی، ۱۴۱۰ق: ۴۴۸/۲؛ بحرانی، ۱۴۱۷ق: ۱۰-۱۳)

جایگاه خواجه نزد عالمان شیعه

بدون شک خواجه نصیر یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین عالمان شیعه است و زبان قاصر از بیان کمالات و فضایل او است؛ همچنان که شیخ عباس قمی درباره او می‌گوید که هر چه درباره خواجه از فضایل و کمالات گفته شود بازهم پایین‌تر از رتبه و مقام شامخ علمی او است و این مطلب مورد اتفاق بزرگان شیعه است؛ لذا ما به چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

تفرشی یکی از بزرگ‌ترین عالمان رجالی شیعه وقتی به نام خواجه نصیر می‌رسد از الفاظی چون: (نصیر الملة والدین، قدوة المحققین، سلطان الحکماء والمتکلمین، انتہت رئاسة الإمامیة فی زمانه إلیه) یاد می‌کند؛ تفرشی در ادامه می‌نویسد که وضعیت خواجه نصیر در علو قدر و بزرگی شأن و مرتبه علمی او و تبحر خواجه نصیر در علوم عقلیه و نقلیه و نظریات و تحقیق‌های او در سایر علوم مشهورتر از آن است که ذکر شود و فوق آن است که درباره او عباراتی نوشته شود. درباره او همین کافی است که مسائلی را حل کرد که حکمای متبحر

و مشهور از زمان حضرت آدم تا آن زمان موفق به حل آن نشده بودند؛ او استاد علامه حلی بود و علامه حلی احادیثی از خواجه نقل می‌کند.

بعد در ادامه مرحوم تفرشی می‌گوید:

برای خواجه نصیر مصنفات و کتبی است که زمانه همانند آن‌ها را ندیده است و بعد تعدادی از آن کتب را می‌شمرد: شرح الإشارة حقق فيه مذاهب الحكماء علی أتم تحقیق و تحریر المجسطی؛ و تحریر اقلیدس؛ و تجرید العقائد؛ و التذکرة و غیر ذلک من الکتب و الرسائل. (تفرشی، ۱۴۱۸ق: ۳۱۳/۴)

مرحوم شیخ عباس قمی با چنین کلماتی از خواجه نصیر یاد می‌کند:

حجة الفرقة الناجية الفيلسوف المحقق أستاذ البشر و أعلم أهل البدو الحضر محمد بن محمد بن الحسن الطوسي الجهرودي سلطان العلماء و المحققين و أفضل الحكماء و المتكلمين، ممدوح أكابر الآفاق. در آخر هم می‌آورد که تمام مکارم اخلاق در او جمع شده است و می‌گوید هر چه درباره خواجه از فضایل و کمالات گفته شود باز هم پایین‌تر از رتبه و مقام شامخ علمی او است. (قمی، بی‌تا: ۲۵۰/۳)

علامه حلی به نقل از مرحوم مجلسی درباره خواجه نصیر می‌گوید:

كان هذا الشيخ أفضل أهل عصره في العلوم العقلية و النقلية و له مصنفات كثيرة في العلوم الحکمية و الأحكام الشرعية، علی مذهب الإمامية و كان أشرف من شاهدناه في الأخلاق (نور الله مضجعه). همان طور که ملاحظه کردید علامه حلی می‌گوید خواجه جزء شریف‌ترین و کامل‌ترین کسانی در اخلاق است که من مشاهده کرده‌ام، در ادامه علامه حلی می‌گوید کتاب الهیات الشفاء بوعلی سینا و کتاب بعض التذکرة فی الهيئة که خود خواجه تألیف کرده بود را نزد ایشان خواندم. (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۳/۱۰۶)

اتهام‌های ناروا از جانب متعصبان اهل سنت

عموم اهل سنت ایشان را تأیید کرده‌اند؛ ولی عده‌ای از اهل سنت توهین‌ها و تهمت‌های بی‌اساسی علیه خواجه وارد کرده‌اند و نتوانستند تعصب خود را کتمان کنند؛ از جمله آن‌ها ابن تیمیه است که می‌گوید: این مرد (خواجه نصیر) در نزد خاص و عام مشهور است که وزیر ملاحده باطنیه اسماعیلیه در قلعه الموت بوده و وقتی مشرکان به بلاد مسلمانان آمدند و به بغداد رفتند، خواجه نصیر جزء منجمان و مشاوران پادشاه مشرک ترک؛ یعنی هلاکوخان بود و خواجه نصیر بود که هلاکو را ترغیب به قتل خلیفه مسلمانان و قتل اهل علم و عالمان و اهل دین کرد و تجار و صنعتگران را باقی گذاشت چون در دنیا به او نفع می‌رساندند.

از جمله توهین‌های دیگر ابن تیمیه این است که رصدخانه مراغه را بر طریق صائبه مشرکین ساخت. از اتهام‌های عجیب ابن تیمیه این است که می‌گوید: از مشهورات است که خواجه و اتباعش، واجبات و محرمات اسلام را سبک می‌شمردند و بر فرایضی چون نمازهای یومیه محافظت نمی‌کردند و از محرمات اجتناب نمی‌کردند محرماتی چون فواحش و شرب خمر و... از منکرات؛ حتی می‌گوید که اهل خبره گزارش دادند که خواجه و اتباعش در ماه رمضان، نمازهای یومیه را ضایع کردند و مرتکب فواحش شدند و به نوشیدن شراب پرداختند، در آخر هم نتیجه‌گیری می‌کند که ما نص کلام ابن تیمیه را می‌آوریم: (و بالجملة فأمر هذا الطوسي و أتباعه عند المسلمين أشهر و أعرف من أن يعرف و يوصف).

بعد ابن تیمیه می‌گوید: البته قولی هم است که خواجه نصیر در آخر عمرش از کفر و الحاد توبه کرد و بر نمازهای یومیه محافظت می‌کرد و مشغول تفسیر و فقه شده بود که اگر این جور است خدا توبه او را قبول کند و سیئات او را عفو

کند؛ اما در آخر ابن تیمیه توبه خواجه را بعید دانسته و می‌گوید که این رافضیان یعنی شیعیان دائماً با اولیا الله و صحابه در حال عداوت و دشمنی هستند و دوستدار کفار و منافقان می‌باشند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق: ۳/ ۴۴۸-۴۴۵)

یکی دیگر از متعصبان اهل سنت که به خواجه نصیر توهین می‌کند، آقای سبکی است، سبکی جریان قتل معتصم خلیفه عباسی را می‌آورد که به هلاکو خان گفتند: اگر خون خلیفه روی زمین ریخته شود، دنیا تاریک می‌شود و دیار و شهرت خراب می‌شود؛ چون او پسرعموی رسول خدا و خلیفه خدا در زمین است ربه یزید که نوه و خاندان پیامبر را به خاک و خون کشید، وقتی می‌رسند می‌گویند توبه کرده و لعنش جایز نیست، ابن ملجم که پسرعموی پیامبر کشت، می‌گویند اجتهاد کرد و خطاکار نیست یا منصور عباسی که اولاد پیامبر را می‌کشت، ایراد نمی‌گیرند؛ ولی در اینجا یادشان آمد که معتصم پسرعموی رسول خدا است! { که در این هنگام فقام الشیطان المبین الحکیم نصیرالدین الطوسی؛ یعنی شیطان معروف و آشکار خواجه نصیر گفت که خلیفه را بکشید؛ ولی خونش را روی زمین نریزید.

در آخر هم سبکی تهمت دیگری وارد می‌کند: کان النصیر من اشد الناس علی المسلمین؛ یعنی خواجه نصیر جزء شدیدترین مردم نسبت به مسلمانان بوده است. (سبکی، بی‌تا: ۲۷۰/۸-۲۷۱)

ابن قیم جوزی هم در توهین و تهمت به خواجه نصیر کمتر از ابن تیمیه و سبکی عمل نکرده است و از خواجه با این الفاظ یاد می‌کند: نصیر الشرک و الکفر و الإلحاد، وزیر الملاحدة النصیر الطوسی وزیر هولاکو؛ می‌گوید خواجه نفس و جگر خودش و برادران کافرش را با کشتن اتباع پیامبر و مسلمانان خنک کرد و او خلیفه عباسی مستعصم و فقیهان و محدثان را کشت و فلاسفه و منجمان و جادوگران را باقی گذاشت.

از تهمت‌های پوچ و بی اساس ابن قیم این است که خواجه نصیر سعی کرد؛ کتاب اشارات امام ملحدان ابن سینا را به جای قرآن مطرح کند که قادر به این کار نشد و خواجه نصیر می‌گفت: کتاب اشارات؛ قرآن خواص است و این قرآن، قرآن عوام است.

از تهمت‌های مضحک دیگر ابن قیم این است که خواجه نماز را تغییر داد در آخر کارش سحر و جادو فراگرفت و خواجه نصیر ساحری بود که بت‌ها را می‌پرستید (کان ساحرا یعبد الاصنام). (ابن قیم، ۱۳۹۵ق: ۲/۲۶۷)

بررسی و نقد اتهام‌ها به خواجه نصیر

۱- خواجه نصیر با کمک حاکم کافر، خلیفه مسلمانان و مسلمانان و قضات و فقیهان را کشت و تاجران، فیلسوفان و منجمان را باقی گذاشت.

۲- خواجه نصیر واجبات از جمله نمازهای یومیه را ترک می‌کرد و به محرمات، فواحش و شرب خمر می‌پرداخت.

۳- جایگزینی کتاب اشارات به جای قرآن و تغییر نماز.

۴- خواجه ساحر و بت پرست بود.

همان طور که ملاحظه می‌کنید این اتهام‌های بسیار پوچ و بی اساس است و نیازی به جواب ندارد و کسی که به تاریخ مراجعه می‌کند عکس این‌ها را می‌فهمد، به خصوص سه اتهام آخری که در تاریخ هیچ عین و اثری از آن نیست؛ اما رجوع به تاریخ و دیدن واقعیت‌ها:

ما به مورخان معاصر سقوط بغداد رجوع می‌کنیم که اولی آن‌ها؛ ابن الفوطی البغدادی است. به نقل از کتاب الشیخ نصیرالدین الطوسی و سقوط بغداد؛ تألیف آیت الله میلانی، ابن فوطی در حادثه بغداد حاضر بوده و حتی در آن حادثه هم اسیر شده است و ابن فوطی عالم سنی و حنبلی است که ذهبی و رجالیان سنی

او را مدح کرده‌اند و به او لقب امام داده‌اند. آقای ابن قوطی حوادث و سقوط بغداد را در کتابی به نام الحوادث الجامعة ذکر کرده است و هیچ کدام از اتهام‌های ابن تیمیه را ذکر نکرده است که خواجه موجب قتل خلیفه، عالمان، مسلمانان و... شده است. (میلانی، ۱۴۲۱ق: ۱۶-۱۷)

مورخ بعدی؛ ابن الطقطقی است. او متولد ۶۶۰ و متوفی ۷۰۹ بوده و صاحب کتاب الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الإسلامیة است که حوادث بغداد را با یک واسطه نقل می‌کند که در این حوادث اسمی از خواجه نصیر اصلاً نمی‌برد؛ فقط یک بار اسم خواجه را می‌برد و آن زمان دخول ابن علقمی بر هلاکو است. (ابن الطقطقی، بی‌تا: ۱/۱۲۴)

مورخ سوم؛ ابی الفداء است که متولد ۶۷۲ و متوفی ۷۳۲ است و قریب به واقعه است، چون واقعه بغداد سال ۶۵۶ بوده و ابی الفداء سال ۶۷۲ به دنیا آمده است؛ لذا در تاریخ خود، قضیه فتح بغداد را ذکر می‌کند و تسلط مشرکان بر بغداد و انقراض حکومت عباسی را می‌آورد که در اول سال ۶۵۶، هلاکوخان به طرف بغداد آمد و خلیفه مستعصم عباسی را به قتل رساند و سبب قتل خلیفه هم وزیر خلیفه یعنی مؤیدالدین ابن علقمی بود که شیعه بود و اهالی محله کرخ بغداد که از شیعیان بودند که فتنه‌ای بین سنی و شیعه شد و این بود که وزیر خلیفه علقمی انتقام گرفت و سبب قتل خلیفه شد. همان‌طور که می‌بینید سبب قتل خلیفه هیچ ربطی به خواجه نصیر ندارد. (ابی الفداء، بی‌تا: ۳/۱۹۳-۱۹۴)

سپس به ابن شاکر الکتبی صاحب کتاب فوات الوفيات رجوع می‌کنیم که متولد ۶۸۶؛ یعنی ۳۰ سال بعد از واقعه و متوفای ۷۶۴ است که هم خلیفه عباسی مستعصم و هم خواجه نصیر را در کتابش ترجمه می‌کند و هیچ چیزی درباره دخالت خواجه در حوادث بغداد ابداً ذکر نمی‌کند. (کتبی، ۲۰۰۰م: ۱/۵۸۰)

سپس به ابن خلدون و تاریخ او رجوع می‌کنیم که متولد ۷۳۲ و متوفی ۸۰۸ است که تاریخ مستعصم آخرین خلیفه عباسی را ذکر می‌کند و به خلاف دیگران که خلیفه را با صفات پست دنیوی که موجب ننگ و عار بود وصف می‌کردند، خلیفه را با القابی چون فقیهاً و محدثاً وصف می‌کند، بعد حوادث ضد شیعه در محله کرخ که پسر خلیفه انجام می‌دهد را ذکر می‌کند و بعد حمله هلاکو و قتل و سقوط بغداد را ذکر می‌کند و هیچ‌چیزی از خواجه نصیر در این میان ذکر نمی‌کند. (ابن خلدون، ۱۳۹۱ق: ۵۳۶/۳-۵۴۰)

سیوطی؛ متوفی ۹۱۱ در تاریخ خود به اسم تاریخ الخلفاء در صفحه‌های کثیری اخبار هلاکو و ورود او به بغداد و قتل خلیفه و... را ذکر می‌کند و هیچ نام و اثری از خواجه نصیر در آن دیده نمی‌شود. (سیوطی، بی‌تا: ۴۹۷)

ابن کثیر هم درباره خواجه نصیر بعد از تعریف و تمجید از او که او همراه هلاکو در واقعه بغداد بود، می‌نویسد:

بعضی از مردم گمان می‌کنند که او هلاکوخان را ترغیب به قتل خلیفه عباسی کرد که خدا آگاه‌تر است و می‌گوید به نظر من ابن کثیر هم چنین کاری از عاقل صادر نمی‌شود چه برسد از فاضلی مثل خواجه نصیر (و من الناس من یزعم أنه أشار علی هولاکوخان بقتل الخلیفه فالله أعلم و عندی أن هذا لا یصدر من عاقل ولا فاضل). (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق: ۳۱۳/۱۳)

ذهبی، صفدی و دیگران، خواجه نصیر را در تاریخشان ترجمه کرده‌اند و شرح حال او را ذکر کرده‌اند و اثری از دخالت خواجه در واقعه بغداد دیده نمی‌شود.

در نتیجه اتهام ابن تیمیه و دیگران که خواجه در ترغیب و قتل خلیفه و مسلمانان نقش داشته است، اتهامی پوچ و بی‌اساس است و در تاریخ هیچ عین و اثری وجود ندارد و چون هلاکو یک کشورگشا بود؛ همچون چنگیز و تیمور

و قصد او کشورگشایی بود که به ایران رسیده بود و طبعاً به عراق هم می‌رفت و تنها نقشی که خواجه در واقعه بغداد دارد، این بود که وقتی هلاکو بغداد را فتح کرد و خواست خلیفه را بکشد چون مغولان به نجوم اهمیت می‌دادند و گفتند اگر خلیفه را بکشی دنیا خراب می‌شود و از این حرف‌ها که هلاکو ترسید و به خواجه مراجعه کرد چون منجم بود و خواجه گفت: از نظر علم نجوم هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

نسبت به سایر تهمت‌ها که فضلاء، قضات، عالمان و مسلمانان را کشت اتفاقاً به رجوع به تاریخ برعکس آن دیده می‌شود که در قسمت خدمت به علم و عالمان گذشت که وجود خواجه، مانع خونریزی در بغداد و حفظ عالمان حتی اهل سنت شد؛ گذشت که عالمانی چون ابن ابی‌الحدید معتزلی و موفق‌الدوله اسیر شدند و نزدیک بود به قتل برسند که خواجه شفاعت آن‌ها را کرد یا حفظ عالمانی دیگر از اهل سنت مثل عطاملک جوینی و شمس‌الدین محمد و خود ابن‌فوطی که در این جنگ اسیر شد و دیگران. پس اینکه خواجه به قتل و کشتار عالمان و مسلمانان اقدام کرد، در هیچ جای تاریخ دیده نشده است. (جعفریان، ۱۳۸۷: ۶۵۴؛ کتبی، ۲۰۰۰م: ۲/۲۵۳)

سایر تهمت‌ها به اینکه او ترک واجبات و مرتکب محرماتی چون شرب خمر و... می‌شد و بت‌پرست بود هم هیچ اثری در رجال و تاریخ نمی‌بینیم، در رجال شیعه که واضح است حتی در قسمتی از تواریخ اهل سنت که گذشت که هیچ کدام از این اتهام‌ها را بر خواجه وارد نکرده بودند و الآن هم برخی از مورخان و رجالیان اهل سنت به تعریف و تمجید خواجه پرداخته‌اند و نتوانستند مقام شامخ علمی و اخلاقی خواجه را نادیده بگیرند و به اوصاف حسنه او پرداختند که این‌ها با اتهام‌های بدون دلیل که نماز نمی‌خواند و شرب خمر می‌کرد و خونریز و... بود، سازگاری ندارد.

از جمله کسانی که به تمجید خواجه نصیر پرداختند مورخ بزرگ اهل سنت ابن‌العبری است که در حوادث سال ۶۷۲ ذکر می‌کند: در این تاریخ وفات کرد خواجه نصیرالدین الطوسی الفیلسوف صاحب الرصد به مدینه مراغه حکیم عظیم‌الشان فی جمیع فنون الحکمه؛ خواجه فیلسوف و حکیم بزرگی بود و بعد می‌آورد که در رصدخانه مراغه از فضایی که مهندس بودند پیش او جمع شدند و او رئیس کل اوقاف بلاد مغول شد، برای خواجه مصنفات و کتب کثیری وجود دارد؛ از جمله آن، کتاب اخلاق فارسی که در غایت نیکی جمع کرده بین نصوص افلاطون و ارسطو در حکمت عملیه و خواجه آراء متقدمین را تقویت کرده و شکوک متأخرین را حل کرده و بعد از عالمان هم عصر وی که با او همکاری می‌کردند، نام می‌برد؛ از جمله نجم‌الدین قزوینی که منطقی بزرگ بوده و مؤیدالدین العرضی و فخرالدین المراغی و قطب‌الدین الشیرازی و محیی‌الدین المغربی. از اطباء مشهور؛ فخرالدین الاخلاطی و تقی‌الدین الحشائشی و نفیس‌الدین بن طلیب الدمشقی و ولده صفی‌الدین النصرانی الملکی. (ابن‌العبری، بی‌تا: ۲۸۶-۲۸۷)

همان‌طور که ابن‌عبری تصریح می‌کند خواجه خود عالم، حکیم و دوستدار عالمان بوده و با آنان همکاری و تعامل داشته است. زهی یکی دیگر از عالمان اهل سنت وقتی به ترجمه خواجه نصیر می‌رسد به تمجید او می‌پردازد: محمد بن محمد بن حسن، الشیخ نصیرالدین، ابو عبدالله الطوسی، الفیلسوف، کان رأساً فی علم الأوائل، لا سیما معرفة الرياضی و صنعة الأرصاد، فإنه فاق بذلك علی الکبار... و کان سمحاً جواداً، حلیمّاً، حسن العشرة، غزیر الفضائل، جلیل‌القدر، لکنه علی مذهب الأوائل فی کثیر من الأصول، نسأل الله الهدی و السداد. توفي فی ذی الحجة ببغداد و قد نیف علی الثمانین و يعرف بخواجه نصیر. بعد زهبی

استادان او را ذکر می‌کند و می‌گوید جایگاه ویژه‌ای نزد هلاکوخان داشت و هر مشورتی که می‌داد هلاکو اطاعت می‌کرد، خواجه رصدخانه عظیمی در مراغه به پا کرد و کتابخانه بزرگی تأسیس کرد که بالغ بر ۴۰۰ هزار جلد کتاب بود که از بغداد، شام و بلاد جزیره تهیه شده بود.

ذهبی در ادامه، کلام ظهیر کارزونی را می‌آورد که به تمجید و تعریف خواجه پرداخته: قال الظهیر الکازرونی: مات المخدم خواجا نصیرالدین ابوجعفر الطوسی فی سابع عشری ذی الحجة؛ و شیعه خلائق و صاحب مالدیوان والکبراء و دفن بمشهد الکاظم و کان ملیح الصورة، جمیل الأفعال، مهیباً، عالماً، متقدماً، سهل الأخلاق، متواضعاً، کریم الطباع، محتملاً؛ ثم طول الکازرونی ترجمته؛ و فیها تواضعه و حلمه و فتوته. ذهبی می‌گوید کارزونی در ترجمه خواجه طولانی سخن گفته است که در همه آن‌ها اشاره به تواضع و حلم و فتوت خواجه نصیر بوده است.

سپس ذهبی از تاریخ تاج‌الدین الفزاری نقل می‌کند که او از شمس‌الدین الایکی نقل می‌کند که خواجه فردی خوش‌سیما و فصیح و خبره و آگاه به تمام علوم بوده است: و کان حسن الشکل، فصیحاً، خبیراً بجمیع العلوم. (ذهبی، ۱۴۰۹ق: ۵۰/ ۱۱۳-۱۱۵)

صفدی یکی دیگر از بزرگ‌ترین مورخان اهل سنت در ترجمه خواجه نصیر از مقامات علمی او یاد می‌کند: (الخواجا نصیرالدین الطوسی) محمد بن محمد بن الحسن نصیرالدین ابوعبدالله الطوسی الفیلسوف صاحب علوم ریاضی و الرصد؛ کان رأساً فی علم الأوائل لا سیما فی الأرصاد و المجسطی فإنه فاق الکبار قرأ علی المعین سالم بن بدران المصری المعتزلی الرافضی و غیره و کان ذاحرمة و افره و منزلة عالیة عند هولاکو. (صفدی، ۱۴۲۰ق: ۱/ ۱۴۷)

ابن کثیر که از بزرگ‌ترین مورخان و رجالیان اهل سنت و در عین حال متعصب است؛ در ترجمه خواجه نصیر در ابتدا از مقامات علمی او سخن می‌گوید: النصیر الطوسی محمد بن عبدالله الطوسی، کان یقال له المولی نصیرالدین و یقال الخواجا نصیرالدین، اشتغل فی شبیبته و حصل علم الأوائل جيداً و صنف فی ذلک فی علم الکلام و شرح الإشارات لابن سینا.

بعد به تمجید او می‌پردازد و رصدخانه مراغه او را ذکر می‌کند که در آن فاضلانی از فیلسوفان، متکلمان، فقیهان، محدثان و طبیبان در آن مشغول بودند و کتابخانه عظیمی هم به وجود آورد: کان عاقلاً فاضلاً کریم الأخلاق و دفن فی مشهد موسی بن جعفر فی سرداب، کان قد أعد للخليفة الناصر لدین الله و هو الذی کان قد بنی الرصد بمراغة و رتب فيه الحکماء من الفلاسفة و المتکلمین و الفقهاء و المحدثین و الأطباء و غیرهم من أنواع الفضلاء؛ و بنی له فيه قبة عظيمة؛ و جعل فيه کتباً کثيرة جداً. (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق: ۳۱۳/۱۳)

ما به همین قدر اکتفا می‌کنیم، همان‌طور که ملاحظه کردید خواجه نزد عالمان، مورخان و رجالیان شیعه و سنی از جایگاه و احترام ویژه‌ای برخوردار است که با تمام آن اتهام‌ها منافات دارد و اینکه او قاتل خلیفه، مسلمانان و عالمان بوده، دروغی بیش نیست همان‌طور که در تاریخ هیچ اثری از آن نیست.

تناقض ابن قیم جوزی

اتهام‌های عجیب ابن قیم که در کتاب اغاثة اللفهان گذشت که نسبت کفر، الحاد، سحر، بت‌پرستی، قتل، تغییر قرآن، نماز و... داده بود، از آنجاکه دروغ‌گو کم‌حافظه است، در کتاب دیگر خود به نام شرح قصيدة به تمجید خواجه پرداخته و ترجمه و شرح حال خواجه را از تاریخ ابن شاکر به‌طور خلاصه آورده و بعد

خواجه نصیر را مدح قوی می‌کند که ما نص عبارت ابن قیم که خواجه را مدح کرده ذکر می‌کنیم:

وأما النصير الطوسي فهو محمد بن محمد بن الحسن نصير الدين الطوسي صاحب الرياضی و الرصد، كان رأساً في علم الأوائل لا سيما في الأرصاد والمجسطى فإنه فاق الكبار... و كان حسن الصورة سمحاً كريماً جواداً حليماً حسن العشرة غزير الفضائل. (ابن قیم جوزی، ۱۴۰۶ق: ۲۴۵/۱)

در ادامه، ابن قیم به مصنفات و کتب خواجه نصیر می‌پردازد:

و من تصانيفه التجريد في المنطق وأوصاف الأشراف وقواعد العقائد و التلخيص في علم الكلام و شرح كتاب ثمره بطليموس و كتاب المجسطي و شرح مسألة العلم و رسالة الإمامة و رسالة إلى نجم الدين الكاتبي في إثبات الواجب و حواش على کلیات القانون، و غیر ذلك. (ابن قیم جوزی، ۱۴۰۶ق: ۲۴۵/۱)

وفات خواجه نصیر

سرانجام خواجه نصیر در آخر روز دوشنبه ۱۸ ذی‌الحجه مصادف با عید غدیر سال ۶۷۲ هجری قمری در بغداد هنگام غروب خورشید رحلت نمودند و عمر شریفشان هنگام رحلت ۷۵ سال و ۷ ماه و ۷ روز بود و در جوار مضجع شریف امامین کاظمین علیهما السلام در قبری که برای ناصر عباسی آماده شده بود، دفن کردند.

گویند که در وقت وفات خواجه، به وی گفتند که اذن می‌دهی جنازه‌ات را به نجف حمل نماییم، فرمود: من خجالت می‌کشم از حضرت امام موسی بن جعفر که وصیت کنم، جنازه‌ام را به نجف اشرف حمل نمایند.

درباره دفن خواجه حکایت و اتفاق غریب و جالبی رخ داده است و آن این است که به گواه تاریخ وقتی زمین را برای دفن بدن شریف خواجه نصیر حفر کردند، به یک قبر آماده از قبل ساخته شده برخورد کردند که برای ناصر خلیفه عباسی آماده شده بود؛ اما بعد از فوت ناصر موفق به دفن او در این مکان نشده

بودند و ناصر را در مکانی به نام الرصافه دفن کردند. از نکات جالب دیگر این بود که تاریخ اتمام قبر که بر روی یکی از سنگ‌ها نقش بسته بود با تاریخ تولد خواجه نصیر تطابق داشته است (بروجردی، ۱۴۱۰ق: ۲/۴۴۴) در تاریخ وفاتش گفته‌اند:

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل
یگانه‌ای که چو او مادر زمانه نژاد
به سال شش صد و هفتاد و دو بذی الحجه
بروز هجدهم او درگذشت در بغداد. (قمی، بی‌تا: ۲/۲۵۲).



نتیجه گیری

بدون شک یکی از بزرگترین شخصیت‌هایی که جهان اسلام به خود دیده است، خواجه نصیرالدین طوسی است که مورد احترام عموم مردم چه شیعه و سنی و چه عالم و غیرعالم و چه حاکم و رعیت بوده است که خود به اعتراف تمام مورخان حکیم و فیلسوف بزرگی بود و جامع تمام علوم بوده است و با ساخت رصدخانه مراغه و همکاری با عالمان و دانشمندان، دین خود را نسبت به علم ادا کرد و او نه تنها در سقوط بغداد نقشی نداشته است بلکه خواجه مانع خونریزی توسط مغولان در بغداد می‌شود و جان عالمان را حفظ می‌کند؛ حتی از عالمان اهل سنت؛ عالمانی چون ابن ابی‌الحدید معتزلی و موفق الدوله که هر دو اسیر شدند و نزدیک بود به قتل برسند، خواجه شفاعت آنان را کرد یا حفظ عالمانی دیگر از اهل سنت مثل عطاملک جوینی و شمس‌الدین محمد و خود ابن فوطی که در این جنگ اسیر شد و دیگران. پس اینکه خواجه به قتل و کشتار عالمان و مسلمانان اقدام کرده، در هیچ جای تاریخ دیده نشده است.

منابع و مآخذ

۱. ابن الطقطقی، محمد بن علی. (بی تا)، *الفخری فی الاداب السلطانية و الدول الاسلامية*، بی جا: بی نا.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. (۱۴۰۶ق)، *منهاج السنة النبویة*، ۸ جلدی، چ ۱، [بی جا]: مؤسسة القرطبة، چاپ اول، هشت جلدی.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۹۱ق)، *تاریخ ابن خلدون*، ۷ جلدی) بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۴. ابن شاکر کتبی، محمد بن شاکر. (۲۰۰۰م)، *فوات الوفيات*، ۲ جلدی، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۵. ابن عبری، غریغوریوس بن مارون. (بی تا)، *تاریخ المختصر الدول*، بیروت، دارالمیسرة.
۶. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر. (۱۳۹۵ق)، *اغاثة اللهفان*، ۲ جلدی، چ ۲، بیروت: دارالمعرفة.
۷. _____ (۱۴۰۶ق)، *شرح قصيدة*، ۲ جلدی، چ ۳، بیروت: المكتب الاسلامی.
۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۴۰۸ق)، *البدایة و النهایة*، ۱۴ جلدی، چ ۱، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۹. ابن میثم، میثم بن علی، (۱۴۱۷ق)، *النجاة فی القيامة فی تحقیق أمر الإمامة*، چ ۱، قم: مؤسسة الهادی.
۱۰. ابوالفداء، اسماعیل بن علی. (بی تا)، *المختصر فی أخبار البشر* (تاریخ ابی الفداء)، ۳ جلدی، بیروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر.
۱۱. تفرشی، مصطفی. (۱۴۱۸ق)، *نقد الرجال*، ۵ جلدی، چ ۱، قم: مؤسسة آل البيت ۶ لإحياء التراث.
۱۲. تنکابنی، محمد. (۱۳۸۹)، *قصص العلماء*، چ ۳، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۳. جابلقی بروجردی، علی اصغر بن محمدشفیع. (۱۴۱۰ق)، *طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال*، ۲ جلدی، چ ۱، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی العامة.
۱۴. جعفریان، رسول. (۱۳۸۷)، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی*، چ ۲، تهران: نشر علم.
۱۵. حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر. (۱۳۶۲)، *تاریخ گزیده*، چ ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۱۶. ذهبی، محمد بن احمد. (۱۴۰۹ق)، *تاریخ الاسلام*، ۵۲ جلدی، چ ۲، بیروت: دارالکتب العربی.
۱۷. سبکی، عبدالوهاب بن علی. (بی تا)، *طبقات الشافعية الكبرى*، ۸ جلدی، [القاهرة]: داراحیاء الكتب العربیة.
۱۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (بی تا)، *تاریخ الخلفاء*، بیروت: مطابع معتوق اخوان.
۱۹. شوشتری، نورالله بن شریف الدین. (۱۳۹۲)، *مجالس المؤمنین*، ۶ جلدی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۰. صفدی، خلیل بن ایبک. (۱۴۲۰ق)، *الوافی بالوفیات*، ۲۷ جلدی، بیروت: داراحیاء التراث.
۲۱. قمی، عباس. (۱۴۲۱ق)، *تمة المنتهى فی تاریخ الخلفاء*، بیروت: الدارالاسلامیة.
۲۲. ———. (بی تا)، *الکنى واللقاب*، ۳ جلدی، تهران: مکتبه الصدر.
۲۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۰۳ق)، *بحارالانوار*، ۱۱ جلدی، چ ۲، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۴. میلانی، سید علی. (۱۴۲۱ق)، *الشیخ نصیرالدین الطوسی و سقوط بغداد*، چ ۱، قم: مرکز الأبحاث العقائدية.